

توي تنهائي يک دشت بزرگ

که مئه غربت شب بي انتهاست

به درخت تن سپاه سربلند

آخرين درخت سبز سر پاست

رو تنش زخمه ولي زخم تير

نه به قلب تير خورده نه به اسم

شاخه هاش پر از پر پرنده هاست

کندوي پاک دخيله و طلسم

چه پرنده ها که تو جاده ي کوچ

مهمون سفره ي سبز اون شدن

چه مسافرا که زير چتر اون به تن خستگيشون تير زدن

تا به روز تو اومدي بي خستگي

با به خورجين قديمي قشنگ

با تو نه سيزه نه آينه بود نه آب

به تير بود با تو با اهرم سنگ

اون درخت سربلند پر غرور ... که سرش داره به خورشيد ميرسه منم منم

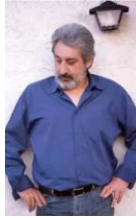
اون درخت تن سپرده به تير ... که واسه پرنده ها دلواپسه منم منم

من صداي سبز خاک سريي ام...صدايي که خنجرش رو به خداست

صدايي که توي بهت شب دشت ... نعره اي نيست ولي اوج يک صداست

رقص دست نرمت اي تير به دست

با هجوم تير گشنه و سخت



آخرين تصوير نلخ بودنت

توي ذهن سبز آخرين درخت

حالا تو شمارش ثانيه هام

كوبه هاي بي امونه تيره

تيري كه دشمن هميشه ي اين درخت محكم و تناوره

من به فكر خستگي هاي پر پرنده هام ... تو بزني تير بزني

من به فكر غربت مسافرام... آخرين ضربه رو محكمتر بزني

من به فكر خستگي هاي پر پرنده هام ... تو بزني تير بزني

من به فكر غربت مسافرام... آخرين ضربه رو محكمتر بزني

من به فكر خستگي هاي پر پرنده هام ... تو بزني تير بزني

من به فكر غربت مسافرام... آخرين ضربه رو محكمتر بزني

آخرين ضربه رو محكمتر بزني

آخرين ضربه رو محكمتر بزني

آخرين ضربه رو محكمتر بزني

آخرين ضربه رو محكمتر بزني